بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد واله الطاهرین
ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین چنین گوید بندهٔ
اثیم کریم ابن ابراهیم که از سرکار عظمت مدار نواب مستطاب
صاحب مسند ابهت وجلال ومالک ممالک فضل وکمال
اعنی شاهزادهٔ اعظم اکرم وملک زادهٔ افخم سلالهٔ دودمان
سلطنت وشهریاری ونتیجهٔ خاندان جلالت ومملکت مداری
سرکار عظمت مدار شاهزادهٔ اعظم محمد ولی میرزا لازال مؤیداً
بتاییدات الله دستخطی مبارک صادر شده بود بافتخار این مخلص
حقیر بی بضاعت در ضمن آن فرمایش فرموده بودند که در خصوص
معنی طی الارض وکیفیت آن که بچه قسم واقع می شود ومعصوم
بچه کیفیت از مدینهٔ طیبه بمشهد مقدس تشریف آورده اند وامتثال
امر ایشان از جملهٔ لوازم است اقدام نموده بجهت خدمت ایشان

این رساله را تصنیف کرده بدربار معدلت مدار ایشان
انفاذ شود پس در خصوص تحقیق این مسئله محتاج ببیان مقدمه
وچهار فصل   در مجملی از معرفت جسم معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین بدان ایدک الله که خداوند عالم جل شأنه
العزیز واحدی است معری از شائبهٔ کثرات واحدیست منزه از
مشابهت مخلوقات وذاتی مبرا از آلایش صفات بوده در قدس
خود ولا وحال اینکه هیچکس جز او نبوده نه موجودی ونه مفقودی
نه اثباتی ونه نفیی چراکه نفی هم چیزیست چنانکه حضرت صادق ع
فرموده اند پس خداوند عالم خواست از محض کمال کرم وجود
که ایجاد نماید خلق را پس ابتدا کرد بخلقت نور مقدس مبرا
ومنزه از جمیع نقصها او را مجمع صفات واسماء وکمالات
خود قرار داد وآن نور مقدس باجماع شیعه وسنی نور
مقدس خاتم النبیین است وتعبیر از آن او کرده می شود بعقل کل
وبروح القدس وبروح وبه آبی که جمیع حیات احیا بآن است وبقلم

وایضا

وانیها همه عبارت از یکجوهرست و از این جهة اخبار متعدده
رسیده است یکی آنکه اول ما خلق الله نور نبی است و یکی آنکه اول
ما خلق الله عقل است و یکی آنکه اول ما خلق الله روح است و یکی آنکه
اول ما خلق الله قلم است و یکی آنکه اول ما خلق الله آب است و مراد
از همه یکی است و جهال را گمان آنست که اخبار مختلف است وفی [illegible] نزد
حکما اختلاف نیست چون شعور عالم بآن نور است عقل گفته میشود
و چون حیات عالم باوست روح گفته میشود و چون مبدء اشیاست
آب گفته میشود و چون باو همه چیز در لوح امکان ثبت شد
قلم گفته میشود و چون مجمع صفات و اسماست محمد گفته می
شود چنانکه همه در حقیقت یکی است و از جهت جهات نظر باسما
علیحده نامیده میشود چنانکه شخصی را میگوئی زید و
سلطان و کاتب و غازی و مصلی و صائم و امثال اینها
و همه یک شخص است پس آن ذات مقدس بود هزار هزار عالم
که هیچ مخلوقی نبود و در آن عرصه مخصوصه پر کرده بود

فضای

فضای آن عرصه را بوجود خود که گنجایش احدی سوای
او نبود و چون آن ذات مقدس را امر باد بنا و تنزل فرمود تا
بنور جمال خود جمیع اصقاع امکان را نورانی و آبادان نماید
پس تنزل فرمود بعرصهٔ ارواح و لباس روحانی در بر کرد
و بآن جلوه و لباس پر کرد جمیع عرصهٔ عالم ارواح را و تنزل
فرمود بعالم نفوس و لباس نفسانی در بر فرمود و بآن
لباس پر کرد فضای عالم نفوس را و تنزل نمود بعالم طبایع
و لباس طبعی در بر فرمود و بآن جلوه و لباس پر کرد فضای
عالم طبایع را و تنزل فرمود بعالم مواد و لباس مادی در بر
فرمود و بآن لباس پر کرد فضای عالم مواد را و تنزل فرمود
بعالم مثال و لباس مثالی پوشید و بآن لباس پر کرد فضای
عالم مثال را و تنزل فرمود بعالم اجسام و لباس جسمانی در بر
فرمود و بآن لباس پر فرمود فضای عالم اجسام را از سموات
و ارضین و در هر عالم پر فرمود فضای آسمان و زمین آن عالم را

کرد

که ذرّه از آن خالی از وجود مقدس او نبود همه جا اهل
بیت طاهرین او با او بودند یعنی همه یک نور و یک طینت
و یک روح بودند چنانکه در زیارت میخوانی
اشهد ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحدة
یعنی شهادت میدهم که روح شما و نور شما و طینت شما
یکی است پس همه آن انوار مقدسه که یک نور بودند
پر کرده بودند فضای عالمها را این است که در دعای
رجبیّه است کم فیهم ملأت سمائک و ارضک حتی ظهر ان لا اله الا
انت یعنی خدایا با آل محمد علیهم السلام پر کردی آسمان و زمین را تا ظاهر شد که خدائی
جز تو نیست پس چون آن انوار مقدسه مجمع اسما و صفات الهی بودند
در هر منزلی و مقامی سبب ظهور انوار توحید بودند در هر منزل و مقام
اینست که خدا میفرماید اینما تولوا فثم وجه الله یعنی بهر جهت که رو کنید
وجه الله در آنجا موجود است و رخساره خدا همان نور مقدس است در هر عالم
پس عقلشان رخساره عقلانی و روحشان رخساره روحانی تا آنکه جسمشان
رخساره

رخساره جسمانی خدا است در هر جهت موجود است بعد که خدا فضای
جمیع عرصات را از ایشان تعمیر کرد از نور عقل ایشان عقول جزئیه را آفرید
چنانکه از آفتاب در آینها آفتاب کوچک پیدا می شود همه بر یک شکل آفتاب بلند
و از نور روحشان روحهای جزئیه را آفرید و از نور نفسشان نفوس جزئیه را
و از نور طبعشان طبعهای جزئیه را و از نور ماده ایشان مواد جزئیه را
و از نور مثال شان امثله جزئیه را و از نور جسمشان جسمهای جزئیه را خلق
کرد پس در هر عالم از نور ایشان عرشی و کرسی و افلاکی و عناصری و مولّدی
آفرید همه اینها از نور مقدس ایشان خلق شده چنانکه احادیث عدیده
در این خصوص وارد شده است که احصای آنها را نتوان کرد و الشیخ بنظر مبارک
رسیده و مرحوم مجلسی ره بسیاری را از آنها در کتابهای خود ضبط کرده در
کتب عربی که بلا احصا است پس از شعاع ایشان عالم امکان معمور گردیده و ملل
وجود جمیع اشیا از نور ایشان پیدا شده پس باین واسطه خلق
در قرآن حضرت پیغمبر را چراغ روشن کننده نامیده که از نور او عالم
بالتمام روشن شده و چون بالتمام از نور ایشان هستند حرکت جمیع
عالم و سکون

عالم سکون انها وابسته بتحریك و تسکین ایشان است چنانچه در زیارت
حضرت امیر علیه السلام است که مقلّب الاحوال یعنی زیر و رو کننده
احوال عالمیان و در زیارت حضرت امام رضا است که بکم تحرکت
که بکم تحرکت المتحرکات وسکنت السواکن یعنی بشما حرکت کردند حرکت
کنندگان و ساکن شدند ساکن شوندگان چنانکه اگر در زمین صد هزار
آینه بگذارند عکس آفتاب در همه جلوه گر شود و اگر آفتاب حرکت
کند همه آن عکسها حرکت کنند و اگر ساکن شود همه آنها ساکن شوند
و اگر دور کرداند همه معدوم شوند و اگر التفات کند همه یکدفعه
بلا مهلت پیدا شوند بد نگفته است آنکه گفته است

باندك التفاتی زنده آفرینش را — اگر نازی کند از هم بپاشد
جمله قالبها — وخوب است که این شعر را در اینجا بخوانند
اینها به مثال کاه بینش — در حکم وجود آفرینش
و لشاعر عرب هم خوب گفته است — یا جوهراً قام الوجود به
والناس بعدك کلهم عرض یعنی ای جوهری

که همه وجود ایشان است و جمیع مردم بعد از تو عرضند چنانکه آن
عکسها در آینها همه عرضند نسبت بشمس و هیچ استقلالی
ندارند پس وجود کل مخلوق وابسته بوجود ایشان است
در هر مقام و مکان و زمان آفرید و در هر مرتبه ایشان کلی
میباشند و فضای این عالم را بکنه خود که در آن مرتبه دارند
پر کرده اند بطوریکه ذره خالی از وجود ایشان نیست بلکه وجود
ایشان در هر مرتبه مهیمن بجمیع کاینات است چنانکه از کتاب و
سنت ظاهر گردیده و اصل جسد حقیقی ایشان همان جسد کلی است
که پر کرده اند بآن جسد فضای آسمان و زمین را و از شدت
لطافت و صفا از دیدهای خلایق برتر است و لطافت آن هفتاد
مرتبه از محدّب فلك اطلس بیشتر و مردم هوا را نمی توانند
ببینند چه جای افلاك چه جای فلك الافلاك چه جای
جسد مقدس ایشان و بعد از آنکه خداوند از نور مقدس
ایشان و جلال آنکه عرش و کرسی و افلاك و فضای کلی

آفریده و از ان اصول بنی نوع بشری را آفرید بدنی در صورت بنی آدم از جنس
بدن ایشان خلق کرده و مانند آن را مواجهه با بدن مقدس اصلی ایشان
کرده پس نور مقدسی از ان جسد اصلی در آن بدن قالبی بشری تابانیده
است تا با نور آن آفتاب تابان منور گردید و ناطق بسخن ایشان شده
بصحبت ایشان و حرکت کنند بحرکت ایشان و ساکن شوند بسکون ایشان
اگر دیده شود گفتار و کردار و رفتارش مثل گفتار و کردار و رفتار
انوار مقدسه شد چرا که منور بنور ایشان بود پس این بدن هم بدن
بشری ایشان است و آن بدن اصلی در این بدن بشری مانند روح
در تن شد و این بدن مقهور در تحت آن گردید و اختیار او در دست
او شد بنحویکه اگر خواهند تغییر و تبدیل در این بدهند ایشان را
ممکن است و بهر صورت که بخواهند می توانند آن را بدرآرند چنانکه
در حدیث جابر در عوالم است که حضرت سجاد بصورت حضرت
باقر شده و حضرت باقر بصورت سجاد و همچنین میتوانند که در
صورت دیگر بشری بگیرند برای خود از برای [illegible] بلکه هزار
[illegible]

هزار صورت می توانند بگیرند و در همه جلوه گر شوند و همه محمد
باشند و همه علی و همه حسن و همه حسین یا غیر ایشان از ائمه ع
چنانکه اگر هزار آئینه در برابر آفتاب بگذاری همان یک آفتاب است
و لکن یک آئینه هم بگذاری همان یک آفتاب است و اگر هیچ آئینه نباشد
آفتاب در محل خود آفتاب و فنا و زوال آئینه ها برای او ضرر ندارد
پس از اینجا معلوم شد که چگونه حضرت امیر ع در یک شب چهل جا
مهمان شد و همه حضرت امیر معصوم و ناطق بعلم و صاحب معجزه
بودند حقیقت و در یک آن واحد در چهل جا [illegible] هزار
میت حاضر می شود و حال آنکه یک تن است اما یکتن کلی و آن یکتن در تن
بشری نیست و آن را میتوان واحد و متعدد گفتن و تغییر و تبدیل [illegible]
و مثل آنکه ایشان پر کرده اند فضای عالم را و مع ذلک در جنة کوچکی
جلوه می کنند چنانچه [illegible] است که بجسد خود پر کرده است فضای آسمانها
را با دو جناح [illegible] و با وجود این بصورت دحیه کلبی جلوه می کرد
اعرابی در مسجد می آمد و بصورت [illegible] ابراهیم و لوط شدند

وحال که جسم کثیف بصورت اعرابی در مسجد می‌آید و نه آن است که از جسد
اصلی آورده می‌شود و با هم کوبیده می‌شود و یک جسم می‌شود بلکه
از اجزای عنصری این عالم برای خود لباسی می‌گیرد و آن لباس ابدیه
با افتاب جسد او را می‌برد چرا که بر آن خلع می‌شود پس چیره‌تر در آن جلوه
می‌شود تا اصل آن جسد بر قرار است همین که خواست پنهان شود آن جسد را
پوشیده کند و هر یک از عنصری را بمکر آن برکرداند و مانند آن اجزا را
متفرق کند و هر یک در محل خود همانطور که بوده هست و اگر خواهد
هر قدر تن برای خود بگیرد و از همه ناظر و ناطق و فاعل کرده و اعمال
جسم یکی کند و اگر این مسئله چنانکه عرض شد بیابید شبهات
بسیار حل شده جواب از همه بر باشد خلاصه انچه عرض شد معلوم
شد که اصل جسد آل محمد در لطافت و مقدار مرتبه از جهت عرش لطیف
تر است و در وسعت محیط بجمیع عالم اجسام است و نافذ در کل عالم
و داخل است در همه چیز نه مثل دخول چیزی در چیزی بلکه اشبه است
بروح در جسد که در همه جای جسد هست و در بدن

نفس مثل آب در ابدان مردمان کوزه است بلکه مثل روح در عصب کل بدن ذات
هیچ عضوی از آن خالی نیست هم چنین ایشان بجسم خود در تمامی
این عالم نافذند و از هر چشمی ببینند و از هر گوشی بشنوند و از هر دستی
توانا و از هر زبانی گویا و از هر پایی رو یا و از هر بینی بو یا ... تو از همه
همه است ... و این عجیب تر که من از هیچ در
بادی جسد اصلی امام از آن است و این جسد بشری آیات است در ... جسد و احکام
از برای او جاری میشود از جهة مطابقه و این نه اختصاص ... با ... است
هر انسانی جسد اصلی دارد و این اعراض عنصریه در تو بدان مانند آب است
... این افتاب لکن جسد اصلی سایر مردم کلی نیست و جسد اصلی ایشان
کلی است و سایر مردم جسد اصلی ایشان مقهور این جسد عرضی شده و تابع
این کردیده و ایشان بر عکس عرضی را تابع اصلی کرده‌اند و کسی جسد عرضی را
تابع اصلی کند و آن را در مملکت این سلطان در فرمان روا کند و احکام او را
جاری کند حکم او خواهد بود از او هم جسد مطابق در ظرفیت خود ...
جلوه کر خواهد کرد اگر امور کلیه ... جاری نشود امور جزئیه ...

میشود

میشود بلا مانع واین از آن اشخاص کلبد خواهد شد این بود مختصری انچه در مقدمهٔ

این رسالهٔ شریفه خواستم اظهار نمایم بدانکه بعد از

معرفت کلی بودن ان اجسام اصلیه وتابع بودن این اجسام عرضیه [illegible]

ان اجسام اصلیه دیکر حقیقة اشکالی در غالب مانند صورتیکه باین مسئله

نخواهد ماند لکن چون فرمایش شده است که این مسئله بخصوصه بیان شود

در مقام تفصیل برآمده عرضه میدارم که در مقام تفصیل اغا بیان را میتوان

عرضه داشت یکی آنکه بر همکار واضح است که اهل تقدیر وهندسه مقرر داشته اند

که فلک اعظم بقدری است که کسی بگوید واحد هزار وهفتصد وسی و دو فرسخ کم میکند

از جانب مقعر خود وازجانب محدب را جز خدا کسی نمیداند واگر این مطلب الان

مخفی باشد قطر آفتاب موافق تقادیم هفت هزار و پانصد و شصت وهشت

فرسخ است که جرم او سیصد وبیست وهشت ضعف کرهٔ زمین است

وچون از افق طالع شد بقدر دو سه دقیقه بلکه بیش نمیکشد که تمام از افق

ظاهر میشود وقطر کوکب زحل چهارده هزار وچهارصد وبیست وپنج فرسخ

وجرمش یکصد وهشتاد ودو ضعف زمین است وهمینکه طلوع کرد دقیقه

همینکه

نمیکذرد که همه طالع میشود وستارگانی که ثابته قدر اعظمشان صد وبیست ودو

ضعف زمین است بنا بر نقل بعضی وهمانکه ظاهر شد از افق بیکلمحه تمام

طالع است واین مثلها را برای ان آوردم که بدانید که میشود که جسمی صاحب طول

وعرض وعمق بواسطهٔ لطافت سریع السیر شود پس وقتیکه اعمال [illegible] این شد

چگونه خواهد بود ان جسم که لطافت ان هفتاد مرتبه از لطافت خلق

الافلاک بیشتر است پس ایشان بلا نهایه اسرع سیرا باشند از افلاک

وستارگان وکرسی وفلک الافلاک البته وبعد مقعر فلک ثوابت را

اهل نقل بر مقدار کرده اند که سی وسه هزار هزار وبیست وچهار

هزار وششصد ونه فرسخ است پس قطر آن ضعف انچه در دور ان شش

مساوی اینست که یکصد وچهل وهفت هزار وششصد وپنجاه

وچهار فرسخ است واین مسافت را در یکشبانه روز قطع میکند از این

حرکت شبانه روزی از هر فلک الافلاک است که هر یک از این افلاک

را با هر چه در جوف ان است باین طور حرکت میدهد وجمیع اینها

در یکشبانه روز دور عالم میگردانند پس وقتیکه از فلک الافلاک

فلا را

فلاک چنین امری ناشی شود که آن انبیا در حرکت کنند و این همه اجسام را
این قدر حرکت دهند از چه روا نبود که ابدان ایشان که الطف و اعظم
از محدب فلک الافلاک است هفتاد مرتبه این مشتی بدن عنصری را
بر کرده تمام عالم بگردانند در طرفة العین و حال آنکه این عرش محیط حرکت
میکند و بدن ایشان بر قطب و میان این دو حرکت فرق بیشمار است
چنانکه فرموده اند نحن نازلة القطب و اعلام الفلک پس موافق
آنچه ما گفتیم ایشان میتوانند که همین بدن عنصری را در طرفة العین
به مسافت جمیع آسمان و زمین و جمیع موجبات بگردانند و بیرون برند
و هیچ از امور طبیعت خارج نگشته است چنانکه اگر کسی سنگی فی المثل
بر قمر بیاویزند در یک شبانه روز آن سنگ دوره عالم را طی
کند و اگر کسی گوید که سرعت حرکت موجب فساد اجزای سفلی میشود
میگوییم بلی اگر حافظی و ناصری نداشته باشد و فساد فاسد و بقای
باقی بواسطه طبیعت کلیه عالم است و طبیعت کلیه عالم طبیعت ایشان است
وقتی که ایشان خواستند حفظ کنند حفظ میکنند که فتوری بان

نرسد

نرسد و هیچ عجب نیست با خاک را در یک روز که باشد صد فرسنگ
در باده ببرد و می شود که باد جامه را بر داشته در یک روز صد فرسنگ
راه ببرد و قتیکه از بادی این خواسته است که روزی صد فرسنگ
راه ببرد چه شود که ایشان هم بقوت [illegible] این بدن خود را ساعتی
باد به ساعتی یا روزی بمسافتی بعیده ببرند و فتوری بان دست
ندهد چنانکه آن جامه را که باد می برد فتوری بان دست نمیدهد
و آنها که تعجب میکنند بسبب آن است که همین جسم بشری را می بینند
و گمان میکنند که غیر از این هیچ نبوده و با ایشان میگوییم که
ما هذا الا بشر و علمنی است نه همین جسمی که تو می بینی این است این
بلکه وجه که پس از معرفت آن مقدمه سهل و آسان است و موافق حق
واقع وجهی دیگر بیان نحو ممکن است و شاید سرّ بند
از ایشان و آنچه هست که چون تحصیل ایشان در جمیع ذره ذره
این عالم هست و جائی از ایشان خالی نیست می شود که این بدن
بشری را در اینجا معدوم فرمایند یعنی متفرق کنند یکجا مجسم [illegible]
زدن چنانکه بدر رخت حکم فرموده اند که متفرق شد و هبا گردید [illegible]
چنین این بدن را در صد جا متفرق فرمایند و جسدی دیگر را در [illegible]
ترکیب فرمایند مثل آنکه جبرئیل بصورت جسدانی دحیه [illegible]

کلبی

تصرف آن را تصرف میکرد و هیأت صنوبری می نمود و چون بار دیگر می آمد
جسدی از نو میگرفت و جبرئیل همان جبرئیل بود و چنانکه حضرت آدم
چهل جا مهمان شد و هر یک جسد حضرت امیر بود حال میشود که
جسدی را در بلدی متصرف کنند و در بلدی دیگر هم همان جسد
دیگر ترکیب فرموده بخود گیرند و از آن ناطق شوند و اگر گوئی این جسد
جدید آن جسد عتیق نیست میگوییم جسد امام که اصلی آن همان
کلی است و این عرضی است که در میان یک بدن دائم در تحلیل است
و بدل ما یتحلل میرسد و اما بدن اصلی در همه هست و این اعراض
در رنگ و شکل سبب تغییر اصل ذات نمیشود چنانکه زید در قبای
آبی زید است و در قبای زرد زید است و در قبای قرمز زید و هکذا
و هکذا بفهم که چه گفتم که قدری مشکل است اگر چه آسان گفتم
میشود که آن جسد معروف را در بلدی معدوم
و لکن مخفی کنند از انظار چنانکه ام کلثوم را مخفی کردند که هیچ دیده نشد
و در بلدی دیگر بدنی آشکار فرمایند و از آن ناطق شوند و بشکل بدن
اول لباس زنند اینهم امریست ممکن و هیچ استبعاد ندارد
ممکن است که قطعه از زمین طوس را ضلاء امر فرمایند که نزدیک شود بر همین
موضع قبا شان و سایر زمینها در این مابین در هم پیچیده شوند بر سنت

که

که کسی بگوید شهرها چه طور می شود بلکه بر انحناء و اما قدم خود را
برداشته بر آن زمین بگذارد و زمین از هم گشوده شود و بگذرد همین
میشود که باد را امر بحمل جسد ایشان کنند و بنهایت سرعت ببرد با زمینی
سرعت و بطوء باد مختلف میشود و چون مامور شد بنهایت سرعت
خواهد رفت و میشود که برابری سوار شوند و بوده بهر کنند و میشود
بر کلیمی نشسته باد را بفرمایند که آن را بردارد بسرعت ببرد مثل آن
حکایت سلیمان و حسنین و سیر ایشان و میشود که سوار بر حیوانی شوند
و آن حیوان را باقسام مذبوره حرکت دهند چنانکه یک دفعه هم چنین
فرمودند خلاصه بعد از آنکه آن مقدمه را دانستید دیگر جمیع اقسام
جواب می توانید بدهید و از هیچ امری عاجز نیستید و صلی الله علی
محمد و آله الطاهرین کتبه العبد الاثیم کریم ابن ابراهیم و فرغ منه عصر یوم
السبت لاربع من شهر ربیع المولود من شهور سنة ۱۲۶۶ حامداً مصلیاً
مستغفراً و فرغ من تسوید هذه النسخة الشریفة اقل المحتاجین
الی رحمة ربه الوهاب محمد جعفر تراب اقدام اولی الالباب عصر یوم
السبت السابع عشر من شهر جمادی الثانیة من شهور سنة ۱۲۷۳ کتبه العبد
الاثیم حسین ابن محمد الهمدانی فی مدرسة الکوچک در یوم پنجشنبه
هشتم شوال المکرم فی سنة ۱۲۹۱ از آن امید دارم دعائی بر کلام حضرت

درایت شوم اولاً ان شاء الله وجه شریف شان از مضرات دور

علی صحت و عزت باشند ثانیاً در زوق بخرجه قدری که فرموده بودند

معطلی مرسل شدم نور چشمی آغا الله را روانه حضرت مخدوم ان شاء الله

رحمت کشیده و تعداد ... نحو نسخه ارشاد ارسال دارید

و قیمتش بر عهده بنده ... هر روز رقم را انظار

حضرت خواهم نمود البته مصالحه نقره ... خدمت

و تا حال ... دار بدایت ... عرض مخدوم

که آن ... باشد ... از جمله

الف

الف بود

الف

الف

چاکران سرکار هستیم و همیشه در نهایت راستی و خیرخواهی
سرکار عرض نموده‌ایم و صحیح این عمل را اگر از زبان ما بشنوید
همین است عداوتی داشته‌اند و اما عمال را به حیله نسبت بد عوت
نوشته و تهمت که [illegible] و [illegible] الحمد [illegible] دهات در روضه
سید شما آن است ربوبیت اسماعیل حضرت امر بیانی ایلدوا بهاعلی
نام اجدادی باشد که او هرچه نوشته در انزوا نکنی
رحمت حکیم و قیمت ده او غذا خرج کم اند صحت
پادشاهی خوش شکایت است ولی اینها که این کار را
تحریک کم از بضاعت و از علاقمند محض خیرخواهی
سرکار

سرکار عرض شده محاربه و السلام فدایت شوم
رقعه چه حسرو ربطه توده بابت دو دسته به حرکرده و از سرتک حنی کرده
از نکاه باری اگر حالات را تحویل نوشته او الهذا [illegible] نقد رسوم
اقام به عشرین ارغش را آن لصید ورقه تحریر تحریر توان اورد
ها نیاید از نشات ولایت را مستغفر بود تا حالت [illegible]
المبارک است ارشان در حد اعتدال و وسط است و حبوبات در
چیدن است نخواهد است و آذوقه در قیمت ارزانی است
قیمتی ندارد و در تسعیر غله امسال قیمت در جهان

در اینجا توقف داشتند جناب جلالتمآب عمدة الامراء العظام

نواب مستطاب حضرت والا اکرم امیر نظام دام اقباله العالی حاکم

کردستان و کرمانشاهان [illegible] اینجانب را خواهش

ازدیاد [illegible] طغیان است [illegible] بچه و بزرگ تلف گشته است [illegible]

از این مطالبات چه [illegible] در فکر چگونگی حالات ایشان

[illegible] این [illegible] بچه نوع گذران کرده اند در عسرت و [illegible]

[illegible] بعضی اند [illegible] حالات [illegible] را [illegible]

ولایت و چگونگی رفتار [illegible] دارند [illegible] حکمی [illegible]

[illegible] سوم [illegible] دارند [illegible]

اطلاع [illegible] شرحی از خصوص ایالت و حکومت [illegible]

فقط [illegible] مرقوم گشته بعد از انجانب تحقیقات محلیه [illegible] مشخص

گردید [illegible] شخصی دیگر که از انجانب دیوان اعلی [illegible]

و قبض [illegible] دارند که ایشان عداوت دارند [illegible] محض اطلاعات سابقه

[illegible] که حق حقوق دارند [illegible]

[illegible] سوم [illegible] شرایط مراقبت [illegible]

بر مقتضیات [illegible] ارباب [illegible] است

فعلا [illegible] راجع است [illegible]

[illegible] عازم دارید [illegible]

امیدوارم [illegible] ورق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اصلاح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خواهم فرستاد خداوند عالم شما را از من نخواهد گرفت و اینجا

در رسم معقول که من نفرستادم و یک کاغذ و یکی هم [illegible] تازه که

بدارند [illegible] هیچ هم قند فرستادم بعد از رسید خانه آثار این جانب

همچو قسم رضا بانگوید رحمات شما بیشتر از آنهم زحمت شد

احوال [illegible] و پدر [illegible]

حقیقت [illegible] خداوند [illegible] اولاد

تصدق وجه مبارک شوم

و مخصوص [illegible] خداوند عالم سایه شما به سرکار ارفع ارفق

جاوید [illegible] کم نخواند تا شما عرض میکنم محرم این خانه شما شان

هم نقطه دارند هم دندانه اظهار معرفت می‌نویسند

بنده اگر چیزی بداند پنهان و یا آنکه عرض حضور

نماید

چرا که پنهان کاری و [illegible] عیبست باشد چه بهتر است که عرض حضور

نماید و رابطه اخیر حالا [illegible] مذکور شده است و از روانی گردیده

محرم [illegible] در پی بدین باب بسته در نزد سرکار عالی [illegible] است

در حضور [illegible] مرخص شده بار هم نرویم به جای اصلی

مخفی باشد [illegible] قرار [illegible] محرم ما باب ملاحظه نه [illegible]

آنچه و [illegible] عرض شد صاحب اختیار الیه با علاوه

علیحده [illegible] شده [illegible] که گفت بشنو با تو رخ نداد ای

به نصیب گشته‌ام و اینها خوابیم فی الحقیقه متحیر و متعجب باعث از

چه رنگ‌آمیز است [illegible] مؤالفت و ملاطفت بمعراجی

کم لطفی قطع نمودم و ابواب مودت و مصادقت را یکباره

مسدود ساخت نه پیامی و نه قاصدی [illegible] مکاتبات بربسته

و بهانه قسم یاد و [illegible] در هر صورت [illegible]

بی‌نیازی و تغافل [illegible] ای دلی را حوال کسی که لطف [illegible] را

ما هم [illegible] طمع از [illegible] ساعی حال او الله مرا

مشخص و معلوم [illegible] التقصیر [illegible] حفظ معرفت [illegible]

[illegible] وجه [illegible] تا [illegible] مات [illegible]

سرور [illegible] نور چشم عزیز [illegible]

چندیست که از [illegible] سرت

علامات

علامات [illegible] اطلاع و آگاهی حاصل [illegible] و شوق

[illegible]

[illegible] مصلحت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مقام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طالب [illegible]

تصدقت شوم

[illegible] قربانت شوم بتاریخ [illegible] [illegible] خبر [illegible]

[illegible] احتراق [illegible]

[illegible] سلامتم [illegible]

[illegible] شوق [illegible] بنشینه [illegible]

[illegible] زوال و شق [illegible] دیدار [illegible] نزول

[illegible]

[illegible]

[illegible] احوال [illegible]

[illegible] اشرف [illegible]

[illegible] تصدق [illegible]

حضرت رب الارباب [illegible]

[illegible] مبارک [illegible]

[illegible] ولادت [illegible]

[illegible]

[illegible]

شده اند چون جان نثار بدست مددی زحمت

کشیده خانه و باغات و زمین بجهت زراعت

کاری بهای آورده اند الله الحمد از مروت حضرت

نعمی است که مینویسند حریفان من نظاره کنم

سند نعمت که از برکات نعمت کاکس در مخصص

همقرر نمیشود که جا و مکان و باغات صلاح

و حق خود بمقدار رسد که بخودت به اوطان

اصلی خود بمخصه و برنج سابق همقدی و دعاگوی و

مبارک کردم د خانه خود به آستان بنشینی

شاه قه و از نه سایر جاها عرض خواهم که مجاز بدید

برادر محترم ارسلانگا عذر نامه نوشته بودید رسید اتحاد

از مضمونش معلوم است بیتصاری حالات شده شرحی که مخصوص

مطالعات خود ان که نوشته بودید رسید انتخاب محترم

ولکن سه ماه و مهلت مملکت شما الحال الان محتاج مرحمتی

روپیه کلفت خود نباشند در نیوقت ممکن مختصه باید

الحذر تماکت رسم حرمن نفشه چون قرض داری

شما کار بشد در نیوقت حبه دینار ممکن نمخه

و درزش خرمن اجرت از مخدوم گرفته آنوقت طلب

نیز و حلوای نقد وکهنه سکه در خانه اینجانب است

با مال و صرف آنها و او را احمای کعبه و به بریاد بستم

هوش بجوزد آنوقت اسباب حملت ملحق زیاده عرضی نیست

ای عزیزا احوال خویشتن بعبارت پر ملال است و اخبار

و اوقات در حیز یاس است خبری قرار شده خانه را نداشت

اگر تند شد علت که محال حرکت ممکن نیست و دلیل حال

سواری ندشت ان شاء الله تا با کاری نیست با

حضرات تجار سرف حدیث کرد باید چند

شبی

شبی اسباب رحمت برای آن اخوی اعزی فراهم

خواهم آورد و دیگر من بعد اوقات تشنیع از آمدن اینجانب

ندشته باشید زیاده عرضی در قابلی عدم باشد نیست

و در چیها بار صورت بضرر جنت رتبی احدی از متعلقان

را غب و مایل نشده ام بخصوص در حق آن

حضرت عزیز اگر خانه بر نهج شرعی عذری و بهانه برای

تنها باقی مانده است لیکن اینجانب از مال حق نگردان

فرزند پسران را باتفاق اخوی اعزی حسب الحکم

آنوقت حق خود را تحویل گرفته به بدید و الی

آن چهار روزی که آن روز گرفتم معروض
عدم حرج نشد دیگر آوردن هیچ وجه تعطیلی نخواهی
داشت رسید نامه‌ات ای که قربانت بانی
جناب معظم له که با مجمع حاجی آمد مخدوم مهربانا
مراسله شریف در اصلاح ارشدمتی احوال خوشوقت
شده ضمنا در مقام گله‌گذاری و اظهار رنجش نوشته
را آنکه بعد از حال حضرت ایشان با دیگران دوستی
شما در چه قدر از بعضی باشید در همه اوقات
اوقات نسبت بجناب سامی محبت داشته
و خواهم داشت

و خواهم داشت ارجناب آقای نخجی حضرات
رعیت باطور حقی را نوشته بودید الحق بطرف
دارند تقاضا از طرف من نسبت است که از بابت عدلی
بجناب ایشان است که تغییر حکومت و تشریف فرمائی حضرت
مستطاب جلالت اکرم افخم اعلی آقای حسام الملک مد ظله العالی
بیعوالی
و الا با جناب آصف دیوان و امثاله چند روز است
گفتگوی اتفاقا بعضی اهم ان شاء الله تعالی ندارد و در گفتگو
با نقشه دیگر ختم عمل و گفتگو نمود با نیمه خدا اول از
برادران مهربان ریش سفیدان ازفار ندگوران اختیار

خراب شده است و شما که از احوال ایشان نوشته بودید حقیقت از این باب

عریضه عالیه داده سوگندها گرفته روانه شد و از قرار اینجانب جمع املاک

آبادی نمودند اگر چنانچه بکشم جو و گندم بقدرت شود بکشم

حقیقة او را از شما خواهم گرفت این خبرهای جناب جلالت مآب

جناب [illegible] الملک دام اقباله العالی است بکسبه دفع ندارد

همچنین ندهند دانه از انبار بقدرت نشود از جمیع املاک آبادی

با هزار با چراخونه رفته برادر مکرم مهربان

اولاد الله انشاءالله طاعات لیالی القدر و ایام ماه صیام را

حضرت واهب العطایا قبول شده نزد شما بود از

مقبول دارد انشاءالله قبول نمائید جزء کمال اخلاص

اخلاص با اینجانب داشته بعد از چند [illegible] الوجوه [illegible] باری بارک

[illegible] که متفقانه در باغ واقع شده والحال هذا نوشته چونکه [illegible] نشده

از ما بهار قال با من گفتگو نوشته فی الواقع از این بعض [illegible]

عجب است از قرار فوت حضرت امیرالمومنین علیه اولاد حضرت بنی آدم

جهار رفته است و کار بجائی رسیده که بخوبی رحمت [illegible]

[illegible] و ظاهر است دارم باری اینجانب با هر که [illegible] کردم خصم [illegible] زاد

[illegible] اشیاء را در هر کجا [illegible] صادر شد و [illegible] را

شمرده و کمال اخلاص از شما معلوم نیست که حرف

ترک [illegible] خوشی ما کوتاهی نوشته اید حق برادر [illegible] فراموشی

نوشته اید و انشاءالله امیدوارم در کمال [illegible]

ورسم برادری بشیوه مرضیه بعمل بیاید و این همه گله
در خصوص کم التفاتی شماست اگر چنانچه حقیقت بعوض
من از تو حق دارم و های بیش ترت صورت احوال
ازاو به پرس زیاده چه نویسد بلادرم احوال
کربلائی داد حال ان شاء الله در ملالی بدارید نامه
نوشته شما رسید از بابت خوشحال شدم ان شاء الله
تعریک هم صحیح و سالم است ملالی ندارد
در باب قبض که روانه کرده بودید اگر ممکن بنود
اگر ممکن می شد مضایقه نمی کردم و قبض را
دادم

دادم اورده شما برادر عزیزم تعریک را روانه نمائید رقعه
مطالبه نمائید اگر گرفت بهتر اگر نگرفت و نسیه بلا؟ و اشته
البته از او خواهم گرفت و نوشته اصلاحی تعریک را دادم
اورده شما از جانب ایشان مطالبه نمائید و روحی
در دشام بوری رسید بار آثار و نوشته حالا لازم نیست
باشد بعد از عید هفت صلاحی تعریک دوازده آقا بیست
تتقاضی صد منات نه جنبه الحمد است بعد از مطالبه معقول
نکردن بدیهیه تصدق وجه اورت کردم ان شاء الله
مزاج مبارک جناب مستطاب عالی قرین ابتهاج و سرب بعصم
خالی از نقاهت و ملال است از زیاد مکه
مخدوم مهربان کربلائی بیرایتقع اظهار می دارد

یک نفر شتر در نقد و قسط نام رعیت برادام برسم سرکاری

به [illegible] که کذشته که بعد از توجه بقیمت رسیده

بعد از [illegible] الور با المناصفه تقسیم نماید حال شتر را

می دانم چه کهم باقرار مشار الیه که در [illegible] علی

تلف کردیده و اقرار معلوم قیمت را در یافت کهم حاکم

ارائه جنابت اطلاع ندارم که معطل [illegible]

جناب مستطاب عالی بهتر اطلاع دارند ملاحظه فرمایند

[illegible] حکم احقاق حق را مجرا فرمایند که انشاءالله تعالی

دعاگوی [illegible]

[illegible] فرمایند ... از [illegible] آید

داظهار نمود که دعوای عباس خان دلیجانی

در جلب [illegible] واقع شده در ابتدای [illegible]

احمد خان [illegible] عباس خان [illegible]

دلیجانی [illegible] در نظر [illegible]

خان [illegible] نفر دیگر از [illegible]

[illegible] مصالحه کرده دیگر [illegible]

[illegible] عباس خان را [illegible]

[illegible]

از چشم عزیزا الله خالدات خیر تعالی قد

بنشینی حضرات

حالی از حوادث دوران بصور حفظ و حرکت زندگی

مقرون بمکارم و عور لطف حضرت احدیت اما چند

بیش آمده ماه مبارک

در تو ملاقات راتب تا دریوف

خصوص معروض شد

در زمان مواصلت مقصی کرد در کار نامه شد بقصور توجه

طرف

در

دار مقام معذرت بر آمد الی شاء الله

در اسم مصادف بر آمد از جوانب آن

الله آراک مشعله

رب الله ... اعلی الاعلی و عمی الاعیان مفخر الحضره العلیه میرزا ابو الحسن

اغراعلام ... در کوه

در موقف ... و فی طاعة الطرقی محتسب دلدار ... ساح

... نصاب زنجه بر بهر مقدار قصبه سفر مقدار ... دال

حبس ... دلال ... بصبعه بعد ... استطال ... وحل

کم بهر بعد از عینه استقرار در مقرر شد الله

... لصالت داری ...

... سر دیه لال اراکین اینجع ... بسر ... قا

اللهم ارحم ... مرقوم نهی معنای دارد آقا سید ...

برادر مکرم و مطاع معظم الشان جناب ... مقدس القاب [illegible]

آخوند ملا محمد تقی زید فضله از استماع قصهٔ نائبه مرحومه [illegible] در صحبت [illegible]

اتصال ... زودی [illegible] دیمیه آداب تجربه [illegible]

[illegible] نسبی و دور از جناب میرزا بابا قریه [illegible] لیکن بواسطه معلول [illegible]

میرزا ... چه [illegible] را نزد ... [illegible]

والسلام ... حضرت [illegible] ... الولد

بخدمت ... [illegible]

کلمه ... حضرت [illegible] ... الطف ... [illegible]

راحقو ... خداوند ... حضرت صلوات الله علیه و حبیب

مطلب

و بعد چون ... عالی ... الحمد ... صاحب ... ذات ... عوض ... الحمد [illegible]

... التمام ... آن ... [illegible]

و چون زبونت ... صاحب ... [illegible] هستند

... بجهان ... خدا ... [illegible]

کردو زاری ... عشق ... [illegible]

... جواب ... خط ... [illegible]

جناب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... سنت

تصدق وجه مبارکت شوم اولاد نجیب شب و روز دستی بدعا بردار [illegible] کا

قادر بیهمتا بر دوام وجود فایض الجود جناب مستطاب ارزو جمع مهمات سرور [illegible]

مصحف محفوظ فرمایند تا نیابت در زیر سقف مسبع ده لوان عیب [illegible]

مصحوب علیخان نام در قسمت الفاظ جمعی بهر دیران [illegible] له

[illegible] فرمودند که جان سرا الطاف [illegible] جواب عریضه را

باخبری [illegible] مرقوم [illegible] الله غصای نصیب [illegible]

[illegible] چه ذوق داله دیار غایب [illegible] در ربابت آشفته

از زمان مفارقت جا تحریرم که کمال مواصلت است عنبرین

از گرد آلودگی

عهد ازبک و نوشتن آن فی اللیل عزیز و مفرح حقوق تمیز غایت تعصب و کهی در آزرده در سر [illegible]

استراحت و فراغت [illegible] عجب ظاهر و مستی فرح از جهت [illegible]

بعد از آن [illegible] امید و مراسم آن حضور [illegible] مصرع له

و از بار [illegible] تحریر قلم و بزبان تشریح حقایق مفارقت چون که [illegible]

کنج [illegible] دهقان [illegible] آن جلوه صاحب نشان زاد و در دل [illegible]

خوشی لذات دل و عطر [illegible] تشنگی [illegible] لعل [illegible]

لا غیر [illegible] لب [illegible] طعام [illegible]

حالی الله [illegible] الم [illegible] تقوات غلط الله [illegible]

و آه [illegible]

و اوقات [illegible] از زر احسن [illegible] که [illegible] از زر [illegible] دیری

[illegible] از تحقیق [illegible] اگر خدا [illegible] هرچند [illegible] که از زر [illegible]

جای [illegible] نقش [illegible] که [illegible] نقش جای [illegible] آرزو [illegible]

[illegible] که [illegible] از [illegible] در [illegible]

[illegible] در [illegible] که [illegible] محبت [illegible]

[illegible] که [illegible] است [illegible] از طلب [illegible]

[illegible] صلب [illegible]

واقع [illegible] الاسلام [illegible] اندر [illegible]

[illegible] از [illegible] در [illegible]

[illegible] در [illegible] کار [illegible]

[illegible] در [illegible] محبت [illegible]

در علت دارد [illegible] در [illegible] که [illegible] چهار [illegible]

از [illegible] مال [illegible] در [illegible] علت [illegible]

[illegible] علت الله خدا [illegible] که [illegible] الله

[illegible] خوردن [illegible] گندم [illegible]

که خدا او [illegible] از [illegible] زر [illegible]

اختیار [illegible] گندم [illegible]

[illegible] قیمت [illegible] از [illegible]

[illegible] آنقدر [illegible]

بواسطه عریضه حضور مبارک شکوه بنیان کامکار خجسته هم ...

مسطور نمی‌نماید زحمتی نمی‌دهم فدایت شوم اقلا

تمامی مطالب بر محبت و حقیقت است [illegible] نماید

چنین ... از الطاف عمیم حضرت باری رب الارباب [illegible] است

کمال [illegible] آمده است و الحمد [illegible] ان

در این مصحوب [illegible] روانه شد در این [illegible]

یکی [illegible] زیرک و کاه [illegible] که در [illegible] ممتاز باشند [illegible]

ممتاز باشد [illegible] نماید کار بود از

هر قدر [illegible] جرات [illegible] استعداد ان [illegible] الله [illegible]

نخواهید فرمود الله مطلب [illegible]

همشیره عزیز [illegible] مطهر [illegible] عالم [illegible]

چنین [illegible] الف [illegible] معروف [illegible]

[illegible] از جانب [illegible]

حال [illegible] است [illegible] حال [illegible]

تا [illegible] گردد [illegible]

[illegible] حسن [illegible] زمان [illegible]

اگر از ... مبارک ... [illegible]

عموم مردم ... حسن تربیت ... [illegible]

چون حالات ... [illegible]

همیشه ... الله ... [illegible]

محمد ... غازی ... وسیله ... در مقام ... احوال

برآید از چاپ ... [illegible] ... محبت

... نعمت ... صحت ... [illegible]

صاحبان عظام و سروران والامقام بدیهی است

که از ... [illegible] ... در غفلت و دوری کوشش

بعد ما نحن فیه در شهر رمضان المبارک اولی ... و ادوم آن

دلالت و ملازم داشت ... وسیله ... [illegible]

فراید خواطر شریف ... اگر از وفور رحمت عدالت

حضرت را جاری ... والله تعالی ... [illegible]

و ... از میمنت ... آثار ... [illegible] ... و بر روزی

گردد عبارت سلامتی ... [illegible]

... [illegible] ... خلف صدق

... [illegible]

بقیمت مبلغ ده تومان هشت هزار [illegible]

ناصرالدین شاه [illegible] خلد الله ملکه و سلطنته ارباب خالصه

[illegible] رکن قریه [illegible] قشلاق مستوفی [illegible]

[illegible] آقا ابو

القاسم [illegible] توجه و [illegible]

و جمیع علوفه و [illegible] رجوع [illegible]

اتمام [illegible] منفعت

هر روز [illegible] تقسیم نماید [illegible]

بعد الحمد والصلوة غرض از تحریر [illegible]

آنست

آنست که حضور [illegible] در اینوقت [illegible] در جهان

خانم [illegible] که در ذمه کربلائی [illegible] محمد [illegible] در حضور جمعی

نفر ریش سفیدان [illegible] کربلائی [illegible] محمد کریم

بعد الایام هر کس [illegible] در جهان ادعا نماید [illegible] باطل

و از درجه ساقط هر کس در پای شاهدی [illegible]

این کاغذ [illegible] عند الله [illegible] ضایع نخواهد شد

تحریراً فی [illegible] شهر [illegible] المعظم

رحمت [illegible] هر اولاد [illegible]

طالب [illegible] راجع

در مملکت گرجستان یعنی تفلیس از عالیجاه عزت همراه
محبت و یکجهت میرزا ... سفیر علیه ابرام تمسک
را که سابقا ... بدون تحمل و تعویق سوار شده رقبه
تفلیس را که ... و مصحوب ... را ارسال دارند در
هنگام ... با چاپار ... اظهار دارید زیاده زحمت است

ذات شوم اینجانب آن قدر اعتماد و وثوق که باید داشت
در خدای نخواسته اگر اتفاقی مقابل ... را زبان برای حضور ...
شما از سلامت غیرت ... جواب ... و اینجانب ...
شهر ... دعاگوی و ... نعمت ...
حضرت ... خود ... نسبت ... دار
مرارت

مرارت و استقامت ... ولعمری ... از خان ...
ها از الطرف ... مؤمن و موثق ... و ...
ارفع ... تقاریش والسلام ذات شوم

قربانت گردم که از مجاری عادت فایض البرکات محبین
صادق ... حاصل کنند و ... الواب
عطوفت و مهربانی را ... و رشته ارادت و مودت
را به اعراض ... مقطوع ... احوالپرسی ...
متروک و ممنوع فرموده اند فی الحقیقه ... تحریر ...
تصور نمی نماید ابداً قصوری از این طرف ... ظهور ...
تا اینجانب ... معترف آید والسلام

عشق را قریب است که از کمی کیف احوال
حیرت منوال هیچ وجه من الوجوه اطلاعی بر چه حصول یا بسته
ولیکن ما زیاب ملاقات در حیطه اضطراب و انقلاب
مینماید خرابات هر حال دگرگون اشتیاقات است عشق و آنکه
از شوق چه بذر غفلت بر زرهت و روز قلب حیای خود را
صرف حضور ممتاز نیستیم بنفس خوش از ذکر دعای
تو رنجانم ترک بود است در مدح و ثنای تو باری
در مقام اظهار حاجتی و تصدیع اوقات بر آید اگر چنانچه
از وفور ملاطفت تفقدی بر احوال این معتکف هجران
دلسوخته حرمان فرمایند حالیه بر سم … رمضان المبارک
دعای

دعای صحت و دولت ملازمات در عقبه … و جهات شغل
دعا گوئی و جد معهود محبان بها حق الایقان است تکثیر و قوی
بت نجات از محرومی دار بر تفریشم … احباب صدق امانی از درگاه
ملاذ شاهنشاه حضرت ذوالجلال و ارمعان چنان است … سلف
و وسیله تحریر اکلیه ملاقات تصال محبولت … و روزی
گردد آمین یا رب العالمین زیاده زحمتی و مطلبی ازین بنگارش
در چشم من بصحبتی کشت شنو … هر آنچه
متفق بگویدت میپذیرانش الله … هم دردمند
و حق استقامت در اطاعت اتانی دارید بعون الله تعالی آنقدر
طول برانند هر بعد آید و در امر … چه حجت معطل بشود تا هیچ وقت

ساعتی و آنی در خواندن و نوشتن غفلت نخواهی ورزید

زیاده زحمتی نیست برادر عزیز مهربانا اولادان شاء الله

تعالی وجودشان [illegible] عارض نخواهد شد فانها در هر وقت

از حیز [illegible] در نقطه [illegible] یوم [illegible] بیستم شهر

حال زحمت کشیده هر کس از همسایگان و دوستان کرم

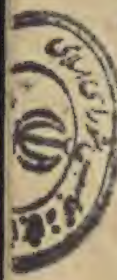
مرحوم سید احمد تشریف [illegible] و [illegible] فقیانی

صرف [illegible] باعث رحمت است زیاده [illegible]

شما را بخداوند عالم [illegible] طالب [illegible] و السلام

تحریراً فی بیست یکم شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۰۱

[illegible]



از قرار است ید و تصدیق جمعی از اعضاء و جوارح عرق قرینی

بکر [illegible] ولد محمد حسن [illegible] قریه [illegible] بر اینکه بضرب طپانچه

[illegible] عدد [illegible] [illegible] از [illegible] کنده و مقدار [illegible] عدد موی از

روی گشته و علاوه بر آن مقدار نصف زلف [illegible] مضروبه علیها ازاله

کنده شده است اولاً قول مشهور بین علمای رضوان الله علیهم

نصف [illegible] است و [illegible] طرحان [illegible] دیه [illegible] و موارد [illegible]

با [illegible] دیه او [illegible] و بقرار مضروب علیها ضارب او [illegible]

ولد [illegible] ساکن قریه مزبوره [illegible]

هو العالم بحقایق الامور و مع ذالک امر آنها موقوف

بمرافعه است باید در محضر حاکم شرع جایز الحکومة حکمی

ایقاف اتفاق نمیشد و کان ذالک الاتفاق تحریراً شهر شوال
المکرم المطابق سنه ۱۳۲۰ الحمد لله الذی
جعل اداء الشهادة سبباً لدخول الجنان و کتمانها
موجباً لوصول النیران و صلی الله علی محمد و آله امن الرحمن بمفاد
آیه کلیه و لا تکتموا الشهادة و من یکتمها فانه آثم قلبه والله علیم
خبر چون ادای شهادت حسبت عظیم و کتمان او عذاب کلان و کتمان
او عذاب است الیم استشهاد و استخبار و استعلام میرود بکافه مؤمنین
و متدینین اهالی قراء و اهالی که یوم پنجشنبه ۲۰ شهر رجب المرجب ۱۳۲۰
کربلائی داود خان قراتلو [illegible] منطقه کیکه از کربلائی الله [illegible] گذشته
رفته بقریه [illegible] بعد از نماز [illegible] رسیده اند
در ته داود

در ته داود [illegible] که متعلق [illegible] آقا میرزا جواد است
مدعی و مدعی علیه را حاضر نموده بجهة رفع نزاع ایشان اصرار کرده اند
و یکدیگر را [illegible] گاو از عوض طلب مدعی از مدعی علیه گرفته بمدعی تسلیم نمودهم
قطع گفتگو و طی حرف نمودهم اگر کسی از معتبرین و متدینین
در حین اصلاح و رفع نزاع ای نفر بوده و یا از مدعی و مدعی علیه
استماع بر وقوع این فقره نموده شهادت خود را محضاً لله و طلباً لمرضات الله
در حاشیه این ورقه مرقوم بخاتم شریف مختوم فرمایند که تا
صورت حال بر ارباب هوشیار و قاطبه ظاهر و هویدا گردد
والسلام علی من اتبع الهدی و خالف النفس والهوی

و کان وقوع الکتابة فی التاریخ نوزدهم ١٣٠٢

الحمد لله الذی جعل الشهادة سببا لدخول الجنان

و کتمانها موصولا للنیران استشهاد و استخبار و استعلام

میرود از زبان جمیع المسلمین و جمیع المؤمنین یوم شنبه از

سر زمانی در ... نزاعی در فیمابین فریقین دالحوب صحنه

اتفاق قیامی کاظم نام در ... زخم منکری به اطراف موضع فیه نقص

و یک انگشت اوسط او را قلم کرده بود و ... سر او را

شکسته بود بعد مدتی که در بستر خوابیده بعد از مدت مدیدی

باثر همان زخم رخت اقامت بسته و بیک عقبی را

اجابت گفته بدار فنا رو بدار البقا نمود که ولا

تکتموا الشهادة و من یکتمها فانه آثم قلبه هرکس در این

خصوص موده و علمی که دارد و اطلاع دارد با شرح مهر شریف خود را در حاشیه

این ورقه مزین نماید که عند الله و عند الرسول ضایع نخواهد شد و کان ذلک در

فی هشتم شهر صفر المظفر ١٣٠٢ باعث بر تحریر این وثیقه

آن است که حاضر کردند عزت ... آقا محمد ... ولد مرحوم

مشهدی ... و مشهدی ... ولد ... محمد ... دیه ...

در حضور جمعی ... مطالبه ... شدند ... آن

... را موجب شد که ... مبلغ ... پیش

... محمد رضا ... و طلب ...

... که مبلغ ... مشهدی ...

از قرار مذکور باید محمدرضا طلب همدان بدهد و دیگر وضع به مشهدی شیرعلی گذشته
باشد و طلب کربلایی برادر مشهدی شیرعلی بدهد و وضع به رضا گذشته
باشد و مطالبه که از ولایت می‌خواهند [illegible] مشهدی شیرعلی
جمیع اوراق مخصوص به کربلایی برادر روایت مخصوص رضا حق گذشته
باشد و چند اوراقی موجب ادعای رضا جمیع مخصوص و به اطلاع [illegible] همدانی
مشهدی شیرعلی گذارده باشد از این قرار هر کدام تخلف [illegible]
در روز [illegible] جرم دیوان اعلی داده باشند [illegible]
جهت صحت [illegible] تحریر فی شهر
رمضان المبارک ۱۳۱۹ [illegible]
ربیع الاول مطابق سنه ۱۳۲۰ حضور [illegible] محمدرضای
همدانی

همدانی و مشهدی شیرعلی [illegible] الاذکر [illegible]
با همدیگر مذاکره داشته‌اند و با حضور جمعی که محل وثوق و اعتبارند قطع
و فصل [illegible] و طلب کربلایی [illegible] هر یک [illegible] از
مطالبات که داشته‌اند گرفته و طلب کربلایی برادر [illegible] را
که [illegible] مشهدی شیرعلی بدهد و طلب مشهدی عبدالله [illegible] همدانی را
که [illegible] محمدرضا به برادر [illegible] شده از [illegible] که نیز
به همدیگر [illegible] دارد و دعوای اختلاف
حساب [illegible] راضی طرفین هر گونه ادعایی که می‌نمودند
به عوض مصالحه خارج شرعی قطع گردید در این باب ادعایی به یکدیگر ندارند

چنانچه در مقام ادعا برآیند از درجه اعتبار ساقط و بحیز
بطلان اندر است بتاریخ فی سنه ۱۳۰۹ الی الله تعالی
مالک
باعث تحریر و تسطیر این کلمات شرعیة الدلالات آنست که محمد تقی
و محمد مهدی بیک خلفان مرحوم کربلائی داود خان در میان برادری خودشان
سلوک یگانه نه نمودند از آنرو ایشان خواستند بالمصالحه رجوع بنفر
ریش سفید از خود و غیر از آن برآید شد که عمارت قدیم با جمیع واقع
که چیزی از او خارج نباشد سهم محمد تقی و محمد هادی برادرش و ید الله
پسرش باشد و دیگر محمد مهدی بیک با دو نفر برادرش از عمارت قدیم حقی
و نصیبی نداشته باشد عمارت جدید که مشخص و معین است
سهم محمد مهدی و دو برادرش باشد و مشهور محمد اسمعیل و علی اکبر
با جمیع

با جمیع لواحق و ملحق عمارت که خارج است چیزی از او خارج نباشد
دیگر معالم محمد مهدی بیک و دو نفر مذکور در آن نداشته باشد شرط دیگر که بعد کلیه
در زیر دالان لطف علی حسنو که سرا که دارند مبلغ مشاره تومان
وجه المصالحه است مبلغ یکصد تومان حق مرحوم کربلائی داود خان است که با
محمد مهدی بیک بمصرف رساند مبلغ ده تومان هم در وقت فوتش کو بعضه
تومان
تقی بیک به برادر خود محمد اسمعیل داده باشد به عذر ۱۲ به جهال
تقی بیک
در میان برادری سرا که می باشد مبلغ یکصد تومان سهم حق تقی بیک
و دو نفر مذکور است مبلغ یکصد تومان سهم محمد مهدی و دو نفر مذکور است
آن هم هم به تقی بیک رد نمود در عوض مال الوجه عمارت

جدید دیگر بجز آن ده تومان از نخواهم هرگونه حقی بصیر و نخواهد مهری

و دو نفر برادرش حاضر به تصدیق چند نفر ریش سفید دیگر از طرف

گفتگوی مدعیه حاضر نشستند هر یک از آنها با گفتگوی نمودند حالی و حالی و از

درجه اعتبار ساقط و باطل است چرا که در شهر جمادی الاولی ۱۳

باللّه تعالی باعث بر تحریر و تسطیر این کلمات خیریت دلالات

آنست حضور را بهم رسانیدند مصیب نام جورهی صیغه خود را

به نعمت الله نام قرائلو داده ده تومان شیر بها گرفته بود از

مدت ده روز زوجه مذکور با شکوه و بدر شتاب رفته

رفته به جو... خانه پدرش بود مصیب نام آمده به قرائلو

نمی‌شد راضی دلالت می‌نمود که با دو صیغه مطلق العنان کرد

و نعمت الله در دادن طلاق زوجه خود انکار داشت و ادعای

مخارج شیر بها میکرد و مصیب نام هم ادعای حق اسقاط الصداق

در حق میکرد بعد از گفتگوی بسیار آخر الامر بصواب دید ریش

سفیدان خیراندیش از جهت صلاح دولت از ادعای مزبور

دست کشیدند و مصالحه صحیحه صریحه شرعیه قطعیه نمودند و صالحه صلح

در ما بین ایشان واقع و جاری گردید به گواهی ریش سفیدان

الی آخر قرائلو هرکس از حاکم شرع ... ۳ و وکالت

که زوجه نعمت الله نام را مطلقه نماید و ادعای مزبور

هر دو حال رضایت حاصل کرده بموجب این نوشته من بعد ایام

هرکدام از مدعیان در مقام ادعا بر آید حرف بدرجه اعتبار

ساقط و باطل و بطلان اندر بهت گان داالک شهر شوال

المکرم ۱۳۰۲ غرض التحریر سکیه حضور بهم رسیده ۱۹/۲

عزت آثار زین العابدین بک ولد مرحوم مشهدی رجب علی آتلو در حالت

بدنی و جواز اقاریر و اعترافات زادو بالطوع والرغبة

والاختیار لا بالاکراه والاجبار ولعروقت مصالحه صحیحه

صریحه شرعیه بجناب محمد تقی بک خلف مرحوم مبرور کربلائی

داده ... آتلو همه و تمامی کتابخانه و کتابت

واقعه در ... کربلا

جمیع توابع و لواحق و ملحقات

... اجزاء کتب ... محدودات ... خانه

و غیره ... کتابخانه ... عرصه ... اعیان

مجموع و ... کتابخانه ... و ... صحه ... معلق

و ... مصالحه ... الاسلامی ... مجموع ... و ... متعلق

و ... بعد ... عمارات ... ربیع الاول ۱۳۰۲

و مصالحه ... بعد از ... تمام ... جمادی الاول ... ۱۳۰۲

است ... ملک ... خود

... بحق ... ان

... تعلقات ... والاول

... به

اثنا است حضور باهر ساعد علیای یا العهد خلف

مرحوم زین العابدین ساکن قریه فرانکو بعد حضوره فروخت

بمبایعه صحیحه صریحه قطعیه شرعیه لازمه جازمه بانقطاع جمیع خیار

شرعیه بعزت آثار زائر المعصومین کربلائی ابراهیم خلف

مرحوم کربلائی اله ویردی ساکن القریه همه وتمامی وقاطبه

اعیانی شش دانگ عمارت خانه وحیاط در آنجا

که واقع است در قریه مرقوم با جمیع توابع و لواحق

شرعی و منضمات و ملحقات عرفی و کلی ما یتعلق

بها بحیث لایخرج عنها شئ ولا یستثنی در عوض

و ازاء مبلغ معلوم القدر والوصف چهار تومان

چهار تومان عدد درباب حجی ناصرالدین شاهی عدلاله ملکه

عددی یک ثلث مثقالی وزنی بالتمام و صیغه عقد مبایعه قطعیه

شرعیه جاری شد من قبل مرقوم از خطیه بحطه تصرف بایع خارج و

مشتری وصال است هر نوع که بخواهد تصرف نماید خداداد الک

تحریرا فی یازدهم شهر شوال المکرم ۱۳۰۲ صورت

صلوة

رجال الغیب جمعی از بندگان خواص خدا را ابدال

و اوتاد و هم راسته وافواه مردم و رجال الغیب و بعض

صحابه حضرت صاحب الامر عجل گویند و هر سه روز و چهار روز

از ایام ماه عربیه در طرفی از اطراف عالم سیر کنند

دقیقی می رسانند پس هر روز صبح در از خانه بیرون
میرفته باشد و در مهمی سا نیند باید ملاحظه کنند که در کدام
السلام‌اند و ایشانرا بخوانید اَلسَّلامُ عَلَیکُمْ
یا رِجالَ الغَیبِ اَلسَّلامُ عَلَیکُم یا اَرْوا
حِ المُقَدَّسَةِ اَغیثُونی بِغَوْثَةٍ وَا
نْظُرُونی بِنَظْرَةٍ یا رُقَباءُ یا نُجَباءُ
یا اَبْدالُ یا اَوْتادُ یا غَوْثُ یا
قُطْبُ بعد بیاید که آن ایشان باید مو گفته
کسی که پرچیزی کرده باشد و حاجت شرعی خواهد

بخواهند که براورده است

۱ ۹ ۱۷ ۲۵ در مشرق باشند	
۲ ۱۰ ۱۸ ۲۶ مابین شمال مشرق باشند	۳ ۱۱ ۱۹ ۲۷ در جانب شمال باشند
۴ ۱۲ ۲۰ ۲۸ مابین شمال مغرب باشند	۵ ۱۳ ۲۱ ۲۹ در جانب مغرب باشند
۶ ۱۴ ۲۲ ۳۰ مابین مغرب جنوب باشند	۷ ۱۵ ۲۳ در جانب جنوب باشند
۸ ۱۶ ۲۴ مابین جنوب مشرق باشند	از منطقه قاب بمقامات

عهد و مهر حیری بخواهند در آنکه توبه شده که
یک سطر حفظ شده و تمام نوشته در قلم و

از آذربایجان بنده چند قطعه سرمشق شکسته

و نستعلیق خواستم دو ماه است مضایقه کردید یا

یا مماطله اگر امدادی فرضاً در کردن می‌خواستم چه

می‌کرد دیروز پاره کاغذی دسته خط میرزا مستوفی رسید

بعد ازین کمتر عریضه بنویسیم عیبی ندارد چراکه

حاجتی بخط و کاغذ من نیست از ... که جا

اینجا می‌نویسید یا جناب معجله و شتاب مکتوب نوشته اید که

عبدی

... نفعی از آن ... [illegible]

[illegible] ... دوران ...

[illegible]

[illegible] ... محصل ...

[illegible] ... السلطنه

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... و ...

[illegible]

سند بر وجه احسن خط تر مربوط تر

مضبوط تر بود آنچه هست همکاری عبارت

نمیکنم با بی و امی قضای فی لفظه ثمن تباع له

له العلوب و تشتری قطف الرطاب القوال القوار

دقت بنا و قطف انت القوال

و بلاغت تقریر چنین صرامت شمشیر و تقریر

معلای را در مقام مقال و شمشیر معلای را در معرکه

قتال امضای مشهور داشتی مذکور نخواهد بود

عریضه بنده عالی میرزا حبیب الله بحضور مبارک حضرت مستطاب

اجل اکرم اشرف امجد افخم اعظم آقای اتابک اعظم روحی فداه

لطف حضور مبارک میرسد چون از توجه مراحم ملوکانه حضرت مستطاب

اجل روحی فداه عموم عامه رعایای ایران بهره مند شده و والد کمترین چند در

سفر و حضر در حضور مقدس مشغول خدمتگذاری آستان مبارک بوده و حال این کمترین هم از

آنجا که کاری بغیر ندارم و بحضرت اجل روحی فداه لازم است

رعایت و حمایت از خدمتگذاران قدیمی صمیمی بفرمایید علی الخصوص

بجز از آستان مبارک امیدواری ندارم بنده تا در حضور مبارک

حیات است از توجه عدالت امر و مقرر فرمایند عاکف درگاه را

محتاج و بیچاره یکی سیاه لطف آباد است شاید از توجه و مرحمت سرکار

حضرت اعلی روحی فداه لقمه نانی جهت گذران خود تحصیل نموده

دعاگوئی وجود مبارک اشتغال نمایم هر آینه موجب مرحمت

خواهد بود امره الاعلی الاشرف مطاع   تصدق شوم

دستخط مبارک شرف صدور یافته از زیارتش خاک سرافرازی

و افتخار حاصل شد حبیب الله اولاد و نفقه وجه ملا معصوم و اللهوردی

[illegible] رعیت سرکار از کربلای حیدرعلی سرکار کهنه اند

تمام را الیهای تحویل دادم و سند از آنها در وجه سرکار عریضه

ارسال [illegible] میکند بعد از صحن مسجد عتبه سیف الله خان

پسر [illegible] علی خان [illegible] اولاغ و جوال با بار [illegible]

و شیخ

و شیخ [illegible] از کربلای حیدرعلی بحسب گرفته و حق مطلب را

بخدمت سیف الله خان ظاهر نموده دکان [illegible] از مشار الیه مطالبه

کرده بود و دکان را هم گرفته و ساخته [illegible] بیچاره [illegible] نموده ام

تمام اینها متعلق سرکار عالی است از رحم و مرحمت و رأفت

بزرگانه [illegible] کربلائی حیدرعلی را گرفته بود [illegible]

[illegible] ایضا [illegible] عزیزا الرحمن [illegible]

تحریرات با کاغذ [illegible]

تصدق وجود مبارک شوم   اولاد [illegible] الله تعالی خداوند عالم سایه بابا جان [illegible]

[illegible]

[illegible]

نه اسند حال و کواه این معالک الان محتاج بر مخارج مؤنه یومیه حقیر

علیاشم دکذشته برای قبال از تنخواهات سابق تقاضی بعام [illegible] اظهار کردش

از اتفاقات فانیم ام و الآن چنانچه از وفور مکرمت کوا نهضه بدایه

که چون ناظر چه کسی می باشم بکربلائی حسن من طایفه قره بغ

هستم و حضور جناب عالی به اعلای گاه وجد بر حقیر دهی بدیت دارد

و مرحمت شده در این چیز بعد از تفضلات عمیم حضرت باری سرکار [illegible] را

مایه امیدواری دانسته و امیدوار ام که شاید محض تصدق سر سرکار

ابد الله و حفظا لله چیزی التفات فرمایند و اگر چه تا چیزی خداوند

عالم در این دستگاه قسمت نفرموده است باز هم دعاگوی

وجود مبارک هستم زیاده عرض نیست

قربان حضور مبارک شوم — [illegible] مطالبات

و سنه تعیینات خود را بحضور مبارک حضرت [illegible] اولاد

طایفه شقاقی تفنگچی باب از کثرت لطفات معرفت

[illegible] نعمة الله خان از قسم اقامه زحمی نمونه یومیه سنه

همان مالیات سابق را میگیرند سنه عرایض محبت

حضرت اجل اکرم افخم اعظم خان [illegible]

که مامور مقرری معرب بعوض [illegible] آنان ابوالات

[illegible] را اشاره کرد [illegible] نمی دانم [illegible]

الحق عادت [illegible] شغل دعاگوئی

وجود مسعود حضرت والا توأم ذریعه از نعمة الرحمان
محفل حضرت تشریف آورده مطلع شود جان نثاران را در
روز خوب مبارک خواهد رسانید زیاده زحمت است
هرکس این مطالبات را ملاحظه فرماید را امید دعا
ولو شدن عقوبت است حرام الیه [illegible] اگر
روز دهم شهر رمضان المبارک ۱۳۱۰۲،

حکایت سوم در بیان بعضی از حالات حضرت

عنایات آن دوستان معنوی اطلاع بدهید حصول نعمت وثوق
شرفیابی حضرت ذی رفعت از چه روز دور چیز احراق است
باری در توقف میرزا محمد علی وارد آن صفحات بود خود لازم دانسته
مقصد این حسنه کلیه در مقام اظهار رسانیده را آنها را ازین است
و میسر نیست نام حضرت احباء اصدقاء محبوب تشریف باشیم اگر چه نخبه
از فرط محبت و مزید ملاطفت تفقدی مرحمت الطاف نموده بفرمایند
بحمدالله تعالی از نقشهای عمایم حضرت تبارک و تعالی
اسباب رفاهیت و نعمت صحت موجود است شکر

وگرهی وقتی ندارد دیگر از دوری دیدار دوستان مرحمت
بینان هر چیز خوبی دیده شود آمین یا رب العالمین والسلام
سر چشم عزیز مهربان من آقا سید جمال را رحمت
افزا است حسن در موقع تحریر و مبارکی اراده
سفر ولایت آرزو با بچگان در نظر است بجهت هر کس اولاد
سواری رهوار و رکردار بعضی و حفظ مسافت و منزل
داشته باشد محتاج است اعنی محمد علی بیک را روانه
تا مشغول اراده تو کن [illegible] سفید [illegible] و کجا [illegible] هر طور
[illegible] زیاد و با کسی حرفه [illegible] دار [illegible] دیگر
اتمام جایز نداند تا شهر هم روز [illegible] نیاورد
والسلام

فرزند عزیز دو نور چشم بهتر من آقا اسمعیل بیگ [illegible] ابراهیم
برای [illegible] مدتی بعد از [illegible] حق و فقها [illegible]
در آن [illegible] انتظار [illegible] و مدت [illegible] در آن وقت یک [illegible]
[illegible] از [illegible] امدت و از حالات [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] و در ملک ایروان در محال قره باغ توقف [illegible]
[illegible] بچه که این [illegible]
[illegible] رسید [illegible] مذکور [illegible]
که از [illegible] باتفاق [illegible] انفقه
[illegible] در این [illegible] کردی [illegible]
مردم [illegible] در او [illegible] حقیقه [illegible]

یقین بدان در کثرت برکت نخواهد یافت بواسطه اینکه آه
زاری و بی قراری من لاینها در عقب توست غافل
مشو توقع در این آخر عمر طلب رحمت ملا متحال
گشته از ظلم بعرصه حرانی رسیده‌ام تا نوبت مرا غریب
دفتر مطلبنو بالفعل حیات دارم در رسیدن نوشته جمعیت مرا
کمه دنیائی اگر خواهی مرا بی نگذاری غوامی و دست زیر گرسنه و در زیر
اولاد دارم دو دیناری قبض هم ندارم و فقره دیگر باز گذاشته
تا سینه باشم رحمت الهی پیوسته و علی جانب حاجی
پس دنیچه اختیار کرد او نیز کعبه در بابا علیه اوسلا طرق داد
الامان در خانه پدرش هیچ الیه ترقی بیا مرا اگر آمدن

اگر آمدن شرطی داده جواب سلامتی قلمی ازان وارد والله
در اجرت علی کرم حمامی از خالصه تریت مدت یکسال کامل
بالای مهوالی الایام واللیالی در سور افندی داوردن همه وجه
حمام دار قلندق کمال سعی و اهتمام نمای آورده و از قرار [illegible]
بکهزار نقد بقواعده در قسط دو ماه نیز برسم معمولی
سابقه ماه خود را اجرت دریافت داده مقر معترف
اینکه ساعی آرام مزبوره تکلف بوزرزینه و برای کسی مشغول
کا سنه درو و علف حینی تکلف اگر چنانچه از این فقره انحراف
مخطم اشتوان بمکرک ذکر نماید مستحق دیناری اجرت [illegible] فلان

حسب الحواله جناب افتخار الحاج حاجی علیخان حفظه ربه
طلیبه از مکاتب اطواران فلانی داشت تحریر کرده م
ورزند معمول به عباسی و اصل دعا بر کمترین در لعنت الله استهم
گردید در حای جناب مجدی و محبوب است
تحریراً فی شهر رمضان المبارک ۱۳ ۱۰۲

گرامی برادر مهربانم اولادان شاهم سلامت ببعضی شمائلی
در مهربانی اعلام بعضی ما شهر نگفاه در مقام استفسار حالی
احوال این مخلص خالص او آسو مجتهد در آیه استه
که در رتبه صورت وقوع رانده هر گاه ملالی داشته
باری

هر دو برادر عزیزان الحق انهم با حسن الوجه متبرم
رونق گردد آقای ما میان والاکن هر کس از عا رفتنی دوا
رومی شود جواب سلامی بخود زا با معه حق لایقه را اعلام
دارید انجام هر چه خواهید دل طالع
تصدقت شوم رقیمه کریمه سرکار جناب عالی در بهترین وقتی از اوقات
خوشترین ساعتی از ساعات شرف نزول ارزانی داشت
زیارت آن از اول سلامتی وجود مسعود کمال مسرت و خرسندی روی نمود
شائنا در باب موقع حضیر مرقوم فرموده بودید از جمن در جای حال آثار
دمنوز کرده ای متخصص فرمایند صلاح شفیع هر از م لازم نشه
جسارت شود اولا اگر جواب فرمایند آمده زمان سابق

متعلق حنه شیکه ازی خیقان توم و بالاییکه ازفور مرمت
ومهبه نوازی در دستگاه جناب جلالتمآب حضرت اجلاب
اکرم ماتی امیرنظام مد ظله العالی حدمت وشغل نجبه حقیر
معین فرمایند نیز قسم شد تار شغل وجود دعا گوی توم

مقرر مکرر در فر حضرات رئیس شعبه ان قریه الی
شیخ جعفر موضع الکه از حال تحریر ده ما بدادة تن
اکه مخصه حیوانات اغنام و مواشی الشان ارخه حه
حوشتن نگاور مکتم و خدمت رجراتکاه
ومرتع قریه فر الو ساند الرخه نحه ارخه شغل

حوشتدا

حوشتن درکونکاه است انحراف فرزیده و
مرتع حمایکافرنه به نوررا الجرا انذ مبلغ هشتاد تومان
مدیوان اعلی داد نه باشند حر ماه فی بیت شهر رمضان المبارک
صاحب براث توم اولاد سلامی سرکار ارخه اوندعا لم خوا
هانم ماری بدت حیه بعد جبر ازسلامی سرکار ره ازم
اگرکه از سلک محبت خواهی اجلال ابنی بنحو اسمه
ما شیئه لله الحمد سلامی حاصل است مکر محرومی از فیض حضرت
سرکار امیه و ارم انهم ما حسن الوجه مصیر و مرزوق
کرد آمین یارب العالمین بارحمن ذنوق آدم

ادم دارد خدمت شما واجب بود چون زاد و کلیه بالا
اوز خواطر عاطر شریف سرکار سازم تا از جمله محو
فراموشان نکان نجهم باشم باری اگر التفات در باره
اینجانب داشته باشید احوال سلامتی جهان را با معه حضرات
لایقه هرچه در خدمت هست اعلام دارید تا مایه خوشنودی
اینجانب حاصل شود والسلام خیر ختام

لصحت شما اولاد وجود شریف حالی از ملال دور
عیالی صحت است اینجانب غریب بیچاره‌ای است که از فیض
خدمت محروم شده و ما بونار است عبور نخواهد از کثرت
شائقم

محل شنیدن جانی را باید هیچوقت حق یک‌ساله والطاف
سرکار را فراموش نخواهم کرد شب و روز دعاگو هستم مشغول
دعاگوی وجود شما هستم حالا تحریر هم موسم بهار است
در صفحات تبریز مشغول تعزیه خوانی هستیم
اگر میل داشته باشید وسایلی نیست که از نظر مقرری را التفات
بفرمایید جواب عریضه بنده به تبریز نوشته برسانید ممنون خواهم
الآن زیاده عرضی ندارم جز خدمت هستم
در خدمت عزیزان تا فراید فلان و فلان خدمت دیدار است
مدت عمر است نبودت بعیدم از کیف حالات

خبرت علالت ... بهم اوان و اقف م اطلاعی

مورجه ... نهفته وهمیشه ... قلب حال خود را

صرف ... ارواحی که فراموش نشده است

تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک ... باور مکن که دست

ز دامن بدارمت ... از او زور که مراجعت ... مشغوفیم

با مولانا ... علت ملال ... ملاکات ... شوق

والاشواق ... از حد ... در حیز احتراق

است حال ... حال ... فی الحقیقه از

... حبر و از شنیدن قضیه ... وحشت ... ترحم

معفور ... عفا الله عنه جرائمه

انهیت

نهایت افسرده که ... رو داد ...

... می رفت آهم تا ... از حال ...

تا ... بمفاد آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت

... بنی آدم شربت اجل را چشیدنی و این بار گران

را بدوش کشیدنی است هر که آمد بجهان نقش فنا

خواهد بود ... در هر صورت شکر درگاه رب الارباب

خواهد کرد ... رحمت ...

... عمر ...

...

... ورقه ... نتوان ... ... گذارت ...

راست عرض میکند جان نثار در سال هزار و ... رجب المرجب زن ... درجه

اعتدال داد سلطان ... خلافت در حرمین ... کربلا

مکرمه و از دهنه نیز در تعمیر ... است ... زائر القدس تعمیر

غله بهای نعمت از دهقان ... وقف دارالسلطنه

دربار بحکومت عالی الامراء العظام فواید سلطنت حضرت

بجای اکرم امیر نظم دام اقباله العالی حاکم کردستان ... دکان ها

است ... از خرابی ... تابعه خوانین در ... طغیان است

دختر بچه بزرگ را نصف ... و زیاده ... از این ایلات ... اهم

فقیر ... خاک ... ایستاده ... بیگدار ...

کتبه ... اقل ... دوازدهم ... سنه

عریضه

جان نثار محمد میرزای سرباز قوهان در حضور مبارک حضرت سلطنت

اعلی حضرت اقدس اعظم همایون حسام الملک ... نیر ... حضرت

... حضور مبارک شوم جان نثار مدت هفده سال است

در سفر ... و در ولایت ... دارم ... حالا ... دفعه

آمده اند که بولایت روم ... چیزی ... بوده ام

ولایت خود رفته ام اکنون پدر دختر ... میگوید ... الزام

بده که حرف ... باشیم ... دختر خود را بشوهر بدهم ... که

چه ... دختر را عروسی ... هزار ...

بنده ام نه روی رفتن نه طاقت ماندن ندارم و در
این خصوص بجز از آستان مبارک هم پناهی ندارم استدعا آنکه
از روی عدالت و مرحمت هر قسم در نظر مبارک قرار گرفته
مرحمتی کالت این جان نثار فرمایند میتوانم بولایت خود بروم
و از خجالت بدرآیم زیاده بر این امر امر مبارک مطاع
در پای حضور مبارک بوده و ادام الله وجود فیض الجود حضرت تعالی ظلاله
از سر جان نثاران فدوی نیست شاهزاده آقا حسین کاری
بر سر کدخدا کاظم و صغیران سیرخان آورده اند که کنایش
تحریر بدارد آقا حسین که رعیت نه مالک و ربا دارد
نه منصب کاری از ... در همه جهان این هم برادر

در زرنیخ و هرزه گوشان را با کار و مجروح ساخته اند
افصاحی بر ما نموده اند که زبان قلم در شرح عرایض آن ما حضرت
ندیده چون جان نثاران این فایده را نمود والا چون تفصیل نداشت
مکنه
که حق ما حقی بر ما نمود رفع شرارت اینها را نفرمایند والا از مکنه ما و دی
و سروری ایالت اراک اظلم و ارزییت شاه خوانده نمود چنانچه
وضع امورات ملک را چه باشد چو به بهانه کینه جواری
بیچارگان و ما نظام ملک اشتر قالانت چو قرار دو دار فلاف
با حال نقره ورش رفته تا هر روز در اینجا رباب ... جای ... فروش
گرده
دارند قیمه معانی و جواب صریح بردم قرار نه ... شاه ... نیز بیدا

و این جو اقشلاق را تو بعد شنیده دیا کیمیای پیدا نخیده بفروشم هرطور

صلاح است جواب بدهم دارید اقشلاق را این میرزا اسرار ز برادرش خیلی

مغشوش کرده اند کاظم هم آدم هفت رات است میتواند جواب احدی را بدهد

تکلیف را کردن فدوی را اندازد دعاگو هم بدون اذن حضرت عالی حق

گفتگو با کسی ندارم زیاده عرضی نیست   ابوالقاسم   ۱۳ شهر جمادی الاول روز

در قرار داد حکم بیاشری شاهزاده را بعموم رعیت نخواهم در مسئله دختر

هم گمان الله او تقی اعتنائی نکرده وعید و وعده داده که بقلاک آمده

جواب صحیح بدهد ابوالقاسم آدم در ساکم ... فقط بقلاک عازم است

که وقایع کشور انور عریضه نامه جواب ... هرگونه حذف ... ندهم

در کشور مبارک شد   حضرت ... بهتر مسبوق است

که دعاگو خیلی لفت است و آزار ... ندارم و کسی هم ندارم

که در وقت ... حمایت نماید میرزا ابوالقاسم ... حمایت

فدوی بعضی از آنهم ... مبادا ... ارادات ... که ... شوم

چه حقی دارم

میرزا نام سرباز ... بهتر است ... است

... بعد ... صحیح ... است ... خود ...

... وا ... بعضی ... را ...

... و دولت ... روز ... اوضاع ...

میرزا نام ... ... است

... میرزا ... ارادات ... میرزا ... حالی

... صفحه ... تشخیص ... حالی ... دفعه ...

... تشخیص ... حالا ... ابوالقاسم

... نام خوانده اند ...

و با اینکه بروید بمرافعه هیچ کدام اقدام نکنم میرزا ارتفع الله ما خاک دینداری

مالیات و رونق و غیره بدنهم [illegible] دفعه گفته‌ام اگر براه او هم [illegible]

عوض مالیات محسوب شد و با اینکه مالیات دیوانی حضرت را بدهیم ابداً

اعتنائی ندارد و فلانی مونه کلفت خودش را ندارد در صدد لذت است

وقایع را مجموعاً [illegible] عریضه کرده شد که میرزا [illegible] حرامزاده

که عملش در ذلت [illegible] صفحه لکاته است و صغرا که چه او هم اند

و اهل البیت دفتر را [illegible] و چهار [illegible] نقشه که در کلیه [illegible]

دفتر [illegible] لذا [illegible] لازم [illegible] این امر را در [illegible] را

بر بنده و آبادی [illegible] لذا [illegible] است [illegible] مرحوم

فرمایند تا نتیجه بحث باشد [illegible] و مردم [illegible] سازند

[illegible] مبارک [illegible] هیچ [illegible] ندارد [illegible] که [illegible]

قربان حضور مبارکت شوم او [illegible] الله [illegible] خداوند [illegible]

حضرت [illegible] اکرم [illegible] الملک [illegible] را از [illegible] دعای [illegible]

کم [illegible] که به [illegible] چه ظلم و تعدی [illegible] دارد

عوض [illegible] اگر از [illegible] روز [illegible]

احدی از جمله چاکران حضرت [illegible] بجز از خداوندگار [illegible]

ندارم حافظه [illegible] از [illegible] و از [illegible] والا رسم [illegible]

که [illegible] را بحضور مبارک عریضه عرض [illegible] اگر [illegible]

[illegible] نایب [illegible] در حق این [illegible] او هم [illegible]

و حضرت [illegible] خبر ندارد و [illegible] از خوف [illegible]

ممنون است اطلاع دهد آخرالامر لابد و ناچار همگی از مال و جان

و از کلفت گذشته به کار رعیتی [illegible] یا اینکه در این صورت حضرت اجل

جواب صریح بدهید که باید همه آبادی کوچ نمایند یا اینکه قدغن به نایب

[illegible] در گذشته جبر نایب [illegible] دعاگوی از اوقات [illegible] ام

دیگر اینقدر قوه نمانده که [illegible] [illegible] ولی از [illegible] حال

خود را عرض نمایم [illegible] که از مراحم [illegible] رفع این تعدی را

[illegible] [illegible] اینکه بعد از اظهار این عریضه دیگر طاقت و قوه جبر

[illegible] نداریم [illegible] که از ضرر و خسارت باشد

که به حضرت اجل [illegible] خسارت [illegible] [illegible] اینکه [illegible]

از [illegible] [illegible] تازه [illegible] است

[illegible] آنکه تازه است [illegible] نصرالله [illegible] نایب [illegible] آورد

از آن سال که نعمت الله خان نایب شده است این [illegible] کنار [illegible]

[illegible] خراب و ویران شده است دیگر آب ندارد

آن [illegible] آبی که از چشمه و غیره ممکن [illegible] او را هم [illegible] رعیت

[illegible] از آن وقتی که [illegible] شده است دیگر [illegible] تلف شده ایم

و هم [illegible] آبی [illegible] [illegible] پیش [illegible] است

رعیت [illegible] کاری [illegible] و [illegible] که حق رعیت است

او را تصرف [illegible] آقا میرزا اسدالله نایب [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] توجه [illegible]

[illegible] [illegible] اولده

[illegible] [illegible] رعیت [illegible]

[illegible] [illegible] رعیت بیچاره [illegible]

[illegible] [illegible] رعیت [illegible] بیچاره [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] رعیت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] رعیت بیچاره [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

که هرگاه در عالم بزرگی جواد محبت نشان لطف و توجه را المطلوب
تفحص حالات بوده و فارس لعقد را به جستجوی مجاری حالات جویا سازند
بجهة حالت عاریت باقی و بدعاگوئی اشتغال داشته ادراک
فیض صحبت مستلزم المسرات دریافت سعادت و بدار و روز
بالجمله راکه عمل عادت اعظم مطالب مجهور است
از درگاه واجب طلبت رجاء و مسئلت مینمایم چنین مدت هاست که
در دنیای غیر محصور بعد به رسیدن از مجاری احوال حضرت
اشیاء سلامت عالی مستحضر و صلاح بخشیده تا در این اوان
عریضه عازم حضور سعادت دستور و مصمم ادراک خدمت
لازم الحضور عالی بمقام اعلام و استخبار حالات ملکوت صفات

عالی خود را فزایش خاطر و منشور ضمیر عطوفت تخمیر مظاهر
معظم مترقب است که همه اوقات فاتح ابواب مکاتبات و مفاوضات
حقایق حالات را با نضمام خدمات مرجوعات بمقام اعلام
درآورند که بعون الله تعالی در لوازم شرایط خصوصیت بظهور آمده
سرانجام خواهد یافت قبله گاها اولاً امیدوارم
که انشاء الله تعالی مزاج شریف کمال بالجمله و مسرت است ثانیاً …
که از قضا … جز از آنقبله معظم بد… تا آنکه نوری …
عازم حضور مرحمت ظهور جناب مستطاب عالی … رنجه دارم
وابسته که بد و کلیه عوض عریضه خود را نسته کز خاطر شریف باهم
که تا از جمله محو شده گاه خدمت محبوب نصیب باشم

اگر از فرط محبت جویای حالات و مستفسر احوال این ذره بی
مقدار بوده باشند به الحمد لله سلامتی موجب حمد حق است امیدوارم که
مزاج مبارک هم نقاهتی عارض نشده و نخواهد شد لهذا بسندگی
ملیحه کرده ابراهیم خلف مرحوم حیدر علی انگلوی نزد داعی آمده
و کتابی نوشته که جناب عالی از روضه شش ماه حوری [illegible] تعلیقا
مطلقه نماید کمترین هم عریضه نگار حضور مبارک شدم لطف فرموده
مطلقه نمایند در هر باب خواطر جمع باشد چونکه در این باب [illegible]
نامه [illegible] است که مجال ازاد گفتگوی نشده و مبلغ چهار [illegible] هزار
هم دادم [illegible] در یافت فرمایند زیاده [illegible] همه
وقت زیاده [illegible] حالات و جمیع خدمات مرجوعه مسرور و شاد [illegible]

بوده باشد ذات [illegible] ادام الله تعالی علیه شریف و فضلاء [illegible] مبارک
و میمون و مبارک است [illegible] حضرت [illegible] که از [illegible]
بهجت و مسرت [illegible] آن قبله معظم [illegible] اطلاعی [illegible] عالی [illegible] باد در
لازم شد [illegible] این چند کلمه اظهار [illegible] که از جمله [illegible]
بندگان محروم [illegible] باشم و اگر [illegible] از وفور مرحمت و الطاف
احوال این دعاگو [illegible] را [illegible] الآن [illegible] نیست و بوجه
مبارک کثیر الاقتدار [illegible] دارم و لازم شد [illegible] خیرخواهی
در سهم [illegible] بجهة آنکه [illegible]
با این دعاگو [illegible] در مقام عداوت [illegible] نمیدانم [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] آدم [illegible]

عجب به ثمره که سبب آب بپا ورند و نوراله نام هم آدم

از جهة سبب به قریه دربخ که از برای مال سواران جهان و زمرائی

کسانی که مشرف خدمت شده اند تمام یک روز نمودند.

وصدبه نمودم که مال سواری اینها باید که دعا گویانی هم

باتفاق اینها باشتباه توبی سرفت شوم و گذشته برای

که پسر فلان که با مدعی دعوی آن خانه و سر پسر برادر شخص

فلان گذشته و کسی هم نفعه که محض خیرخواهی دلالت و

استمالت نمودم که حال امروز روز جمعه بیست و نهم شش نفر

صاحب منصب روح حقیقت به حکم کاشانه رفته از

بیت آباد

معطوف دارند که کوچ نمایند و تا کجا مدت قرار داده

